

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گل‌های راهنمایی جلد دوم

وحدت درخشنده

گویم به تو این نکته، چون مصلحتی باشد
خانه خدا قلب است، گر موهبتی باشد
بر درگه او بشین، با صبر توجه کن
ملجاء و پناه توست، آن نور درخشنده
ثابت چو شود بر تو، الطاف خداوندی
هرکس که به او رو کرد، رانده نشود هرگز
آنگاه بیاراید، دل را چو ارم، پر گل
عشقی است در آن مامن، مهر استوصفایی مر
وصلیم و به هم پیوند، وحدت همه عالم
ذرات پراکنده، حاصل شده اش واحد
هستی بود از عنصر، افلاک همه هستی
ما آتش و هم آبییم، هم باد و، همی خاکیم
تاریکی مطلق نی، روشن بود و سایه
عالم همه یکرنگی است، گرنور پدید آید
اشرف به قلم آرد، احکام تجلی بخش
رهبر چو شهاب آمد، در وحدت نورانی

رخشنده و تابنده است، کاین مرسلتی باشد

حشمت به غزل گوید، الواح الهی را

و آنگاه تو روشن بین، وین مکشفتی باشد

مداح و ثنا گوین، بر وحدت امر حق

او را که خلوص و شوق، خوش مشغلتی باشد

پیش سخن

اشعار فوق الذکر در تاریخ هشتم آذرماه چهل و پنجم گفته شده و به منظور روشنی بیان توضیحی نیز درباره آن ذکر می گردد و امید است خوانندگان با تعمق و تدبر مطالب بیشتری از آن استنباط کنند.

نخست سخن آنکه این حقایق که گفته می شود جزء حقایق دانستنی است و تا مصلحت و صلاح در ذکر آن نباشد ممکن نیست از دهان و قلم جاری گردد زیرا هدفی جز خدمت به خلق خدا و سودبخشی و ایجاد محیط رفاه و سعادت ندارم.

خون و منبع نیرو

علمای مادی می گویند که قدرت بشر در خون او و اجزاء خون است. این سخن تا حدی درست است. در واقع نیرو بخشی بدن تا حد زیادی از خون پدید می آید و گردش خون است که حیات به او می بخشد. قدرت لایزال روح که امر یزدانی و نیروی دمیده شده الهی در بشر است بوسیله آلات و وسائلی که یکی از اهم آنها خون است کار می کند و مرکز این نیرو هم قلب است که مرکز حیات به شمار می رود.

بنابراین گزاف نیست که قلب را به خانه خدا تشبیه کنند و تا هنگامی که زندگی برپا است زندگانی و استعدادی که در بشر از طرف خداوند موهبت گردیده بشر را آماده این فیض عظیم ساخته که قلبش خانه خدا گردد و این کار وقتی حاصل شود که هر فرد جامعه نیز با اطاعت از امر خالق و رفتن به سوی او و توجه داشتن به این موهبت قلب خود را قابل اخذ فیض کند تا فیض و لطف و موهبت او را به سوی خود جلب نماید و چون این کشش از دو جانب باشد منبعی از لطف و موهبت برقرار می شود. نیروی الهی در این خانه فعالیت و عمل می کند.

در واقع علت اینکه قلب را مرکز نیروی الهی می دانند آن است که تقسیم خون که در نظر بشر منبع و منشاء حیات است از آنجا سرچشمه می گیرد و نیروی حیات از آنجا پخش و تقسیم می شود و از آنجا است که ماده حیات بخش خون به تمام اعضاء و جوارح انسان می رسد لذا مرکز نیرو آنجا است و همانطور که یزدان را منشاء نیرو و فیض بخش عالم وجود می دانند قلب را هم که مرکز وجود آدمی شمرده می شود تشبیهاً خانه نیرو و یا خانه خدا می شمارند.

روح یا منبع نیرو

از آنجا که امر الهی در سراسر عالم برقرار است، هر در و خانه ای را خانه او خواهی یافت زیرا چیزی در جهان نیست که قدرت الهی در آن نباشد. پس بیا و فکر خود را متمرکز کن و عبادت از راه تصفیه اخلاق پیش گیر. صبر بورز و عجله را از خود دور نما. با قدرت صبر و حوصله توجه کن و برای کشف حقیقت و پذیرش به این درگاه بنشین و بدان که اگر خود را آماده سازی مشمول مرحمت او خواهی شد و سعادت نصیب خواهد گردید.

به کجا پناه بریم

همین در است که پناهگاه و ملجاء می باشد. کدام است آن نیروی عظیم درخشنده که می شود بر آن اتکاء نمود؟ آن نور درخشان است که هر گاه نقصان یا آشفتنگی یا پریشانی یا خللی در موجودات پدید آید فوراً به او خواهد رسید و می توان بهترین پایگاه روح را آنجا جستجو کرد.

دوری از غرور

اما وقتی این مزیت و نعمت عظیمی را بدست آورد و لطف الهی بر او روشن و ثابت و آشکار گردید بایستی از غرور و خودپسندی و تکبر کناره گیری کند و این لطف را بهانه فخر فروشی قرار ندهد تا بوسیله این فروتنی و تواضع و خشوع روز بروز بر منزلت و مرتبت او افزوده شود.

این را یقین باید دانست که هر فردی از افراد بشر که به سوی خدا رود محال است او را برانند و دست رد بر سینه اش زنند. هر چه بیشتر به این سوی رود بیشتر از مزایای لطف سیراب می گردد و شایسته منقبت و بزرگداشت و تمجید خواهد شد. چنین شخص موفقی خواهد توانست دل خود را رفته رفته با انوار پاک ایمان زینت دهد و قلب را چون باغ ارم لطیف و پر از ریاحین عبیر آمیز سازد و آنرا چون بوستانی آراسته با گلهای زیبا و عطرهاى لطیف بیاراید و به این طریق صاحب قدر و مقامی خواهد شد. اما غرور خورد کننده است و باعث شکستن انسان می گردد و او را از پای در می آورد.

منبع بی پایان هستی

اینک ای عزیزان، ای صاحبان هوش و ادراک به شما می گویم: در آن مرکز لطف الهی منبع عشق و صفا و پاکیزگی را بی شمار خواهید یافت بی عدد، و بی انتها و بی اندازه زیرا بعدی و حدودی در بین نخواهد بود. از عالم محدود شخصیت قدم به عالم بی انتهای بی بعدی باید گذارد به شرط اینکه در این باره کسب فیض و معرفت شود.

عالم بی بعدی

می دانید این بی بعدی کدامست و چگونه حاصل می شود؟ همان اتصال و وحدت عالم است زیرا ما همگی با اینکه جدا و منفرد و مستقل به نظر می رسیم به هم اتصال داریم. نه تنها با سایر افراد بشر بلکه با همه مخلوقات و موجودات متصلیم. در اقیانوس بسیاری موجودات از گیاهان و حیوانات و میکروبها و ذرات وجود دارد که همگی آنها از همان منبع اقیانوس به وجود آمده اند و همه در آن زندگی می کنند و می میرند و تحول می یابند.

اتصال و پیوستگی

با این که موجودات دریا در ظاهر از هم جدایند ولی به هم متصلند، به هم مخلوط می شوند، باز از هم جدا می گردند، و باز به هم می پیوندند و یکی می شوند و باز از هم فاصله می گیرند و باز فاصله از بین می رود ولی یک نفر ناظر که از بیرون اقیانوس را می بیند به آسانی در می یابد که این همه واحدهای جدا که در آن است در حقیقت جدا نیستند و به هم متصلند و یک واحدند. وحدت آنها بوسیله همان اقیانوس تأمین می شود که خود یک واحدی است به نام یک اقیانوس.

وسایل پیوستگی

ما هم در این عالم این طوریم و به وسیله هوا، موجودات هوایی، اتمها، اشعه، انوار و بسیاری کمربندها و اتصالهای نامرئی در زمینه ای شبیه به همان آب اقیانوس به سایر موجودات پیوند داریم و اصلاً جدایی در بین نیست بلکه به هم متصلیم و پیوسته یعنی وحدت. وحدت ما و سایر عناصر عالم و این همه پدیده های ظاهراً جدا و منفصل و باطناً متحد به وسیله وحدت عالم بی انتها تأمین می گردد که می توانیم در عالم حقیقت آن را یک پیکر ببینیم و بصیرت و قوه دید قوی فکر ما می تواند این پیکر نامتناهی را که عالم نام دارد در مغز تصور کند.

نتیجه واحد

هر چند ذرات و اجزاء ظاهراً پراکنده اند و دور از هم زندگی می کنند ولی حاصل کار و زندگی آنها واحد است. هر کجا بنگریم عدد و افراد خواهیم یافت. مثلاً این بدن انسان است که از میلیاردها سلول و میکروب و اجزاء ریز زنده ترکیب گردیده که هر یک به کار خود با نهایت جدیت و علاقه مشغولند و شاید اصلاً پی نبرند که برای چه کار می کنند و شاید ندانند که حاصل تمام زندگی و کوشش آنها صرف واحدی می شود که بدن انسان نام دارد.

در ظاهر جدا و باطن مربوط

اگر هر کدام از این ذرات را جدا جدا مورد توجه قرار دهیم آن را مستقل خواهیم یافت. وقتی یک دانشمند زیست شناس به بدن انسان می نگرد در قسمتهای مختلف آن بسیاری از انواع این موجودات زنده را پیدا می کند. این چیست؟ گلبولهای قرمز و سفید خون است، غدد لنفاوی است. این چیست؟ سلولهای است که سلسله اعصاب را تشکیل می دهد. سلولهایی است که گوشت و پوست او را می سازد، موجودات زنده ای است که استخوان او را درست کرده. انواع و اقسام در آن موجود است.

عالمی در یک انسان

به راستی خود یک عالمی است. بدن انسان که در هر گوشه از آن موجودی با خصوصیات و شکل جداگانه مشغول کار است در هر قسمت میلیونها و میلیاردها از این کارگران فعال بدون اینکه بدانند چه می کنند و برای کی کار می کنند با نهایت قدرت اثر وجودی خویش را بروز می دهند و وظیفه خود را به منصفه ظهور می رسانند.

حاصل ذرات پراکنده

عجب غوغائی است. یک عالم کوچک با تمام عجایب و با کارگران بی شمار مشغول کارند. اما این همه ذرات پراکنده حاصلش چیست؟ یک واحد که آنرا بدن انسان می نامند. بلی یک واحد، همین بدن من و بدن شما و بدن هر فرد که شما تصور کنید. این بدن واحد، عالم پر غوغائی است که از ذرات پراکنده تشکیل شده و نتیجه همه این ذرات پراکنده این واحدی است که می بینید. عالم را نیز به همین ترتیب قیاس کنید زیرا بدن انسان عالم کوچکی نظیر عالم بزرگ است.

هر کدام در عالم خود عالمند

نه تنها انسان بلکه هر حیوانی، هر نباتی هم عالمی در خود پنهان دارد. راستی این است، که نقشه واحدی بر همه عالم حکم فرمائی می کنند و وقتی ما توانستیم مثلاً اسرار وجودی یک بشر را بیابیم، به یک الگو و نمونه دسترسی یافته ایم و از روی این الگو می توانیم سایر پدیده ها را هم بفهمیم و نمونه کل عالم را از این جزء که شبیه آن است در بیابیم. به همین لحاظ است که گفته اند: هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته است، من عرف نفسه فقد عرف ربه.

هر کسی مشغول کار خود

پس واحد را در انسان شناختید در حالیکه این انسان از میلیاردها ذرات پراکنده که هر یک نوعی هستند ترکیب یافته که همه دست به هم داده اند همکاری می کنند هم آهنگی دارند، کارشان موزون است. به یک هدف و مقصد و یک نتیجه می رسد که همان گذراندن زندگی انسان است. ذرات عالم وجود نیز این طور است. با اینکه هر کدام در مقام خود مشغول کارند و شاید از همدیگر و از کل عالمی که برای آن کار می کنند خبر ندارند اما مانند سلولها، گلبولها و میکروبهای بدن انسان نتیجه کار همگی به نفع عالم تمام می شود و از این همه ذرات پراکنده وحدتی بوجود می آید که همانا وحدت کلی است. آیا این موضوع یک مژده پر مسرت و پر قیمت برای عالمیان نیست؟ حالا که دانستیم کل عالم از ذرات پراکنده متحد المقصد و یک هدفی به وجود آمده اجازه می خواهم کمی مطلب را بشکافم و مورد تجزیه قرار دهم تا مراتب روشنتر گردد.

عوامل تشکیل دهنده هستی

گفته شد که آنچه در عالم وجود است با وجود ظاهر متفاوت و قیافه ها و اشکال گوناگون و خواص مختلفه همگی دست به هم داده عالم را به وجود می آورند که مراد از آن همان هستی است: مجموعه هستی، اما این هستی از چه تشکیل گردیده؟ هستی از عناصری به وجود آمده که در واقع سربازان مختلف الشكل و در باطن متحدی هستند که برای هر یک وظیفه ای جدا معین گردیده و هر کدام به خاطر انجام وظیفه ای که دارند به شکل مخصوص ترکیب شده اند.

عناصر همانهایی است که آنها را امروز **element** یا عنصر می گویند و تعداد قریب یکصد عدد آن کشف شده از قبیل اکسیژن، هیدروژن، طلا، مس، گوگرد، هلیوم و غیره و غیره که بشر هر چند یک بار به نوع جدیدی از آن پی می برد و بر فهرست عناصر شناخته شده می افزاید و تعداد آن را می توان در واقع ۲۳۶ عدد دانست که بعداً همه کشف خواهند شد. این عناصر است که با

ترکیبات بیش و کم خود همه اجسام عالم را به وجود می آورند. در هر جسمی که شما در عالم می بینید همه این عناصر موجود است منتها کم و بیش دارد و ترکیبات آن جسم و مقدار عناصر موجود در آن (از لحاظ کمی و کیفی) با یکدیگر متفاوت است. اما در باطن همه از عنصر است.

واحدهای افلاک و کرات

واحد مهمی که بایستی نخست مورد توجه ما قرار گیرد افلاک و کرات است که نزدیکترین آن به ما همین کره زمین است که در آن به سر می بریم. این کره مثل همه چیز، از عناصر به وجود آمده که مقدار و ترکیب عناصر آن به طرز خاصی است که مخصوص زمین می باشد. وجود ما و شما افراد بشر و وجود حیوانات و درختان و هر آنچه موجود که شما جاندار می شناسید و هر آنچه که بی جان می دانید (که آنها هم از روح و حیات به اندازه خود برخوردارند) جزء این زمین هستند. یعنی چه؟ یعنی اجزائی هستیم که بدن واحد زمین را تشکیل می دهیم.

واحدی به نام زمین

همانطور که سلولها و گلبولها و یاخته ها و میکروبهای پراکنده رویهم جسم ما را به وجود آوردند ما موجودات مختلف به ضمیمه همه حیوانات، همه حشرات، همه نباتات و هر چیز دیگر جسم زمین را تشکیل می دهیم و این زمین هم یک موجود واحد زنده ایست که زندگی مخصوص به خود دارد حرکت می کند انواع حرکات مختلفی دارد، در دلش مثل درون ما غوغایی از حیات و حرارت است و برونش مثل برون ما پر از موجودات و میکروها و سلولهاست.

نسبت ما به زمین شاید در حدود نسبت بزرگی یکی از میکروبهای پوست به بدن شما بلکه کوچکتر باشد. بلی ما جزء بدن زمین هستیم بدون اینکه بدانیم. همانطور که میکروب جزء بدن ما هم، از بدن ما خبر ندارد. زمین هم از فرد فرد ما خبر ندارد کما اینکه ما از فرد فرد میکروبهای بدن خود بی خبریم.

افرادی به نام کرات

این بود مختصری از جریان واحدی که زمین نام دارد. واحدی را به نام بشر که خودتان باشید تجزیه کردیم. واحد بزرگتری را به نام زمین که از آن آگاهی مختصری دارید دانستید. اینک بدانید که واحدهای دیگری هم هست به نام افلاک. یعنی همانطور که در زمین تنها بدن شما نیست بلکه میلیاردها از امثال شما وجود دارد واحدی به نام زمین یا فلک هم تنها نیست و میلیاردها از آن در عالم وجود هست. اینها هم مثل بشر تشکیلاتی دارند، اجتماعاتی دارند که وضعشان به علت اقتضای وجودی خیلی مرتب تر و منظم تر از بشر است.

مثلاً منظومه شمسی با افلاک و اقمار فرعی یک خانواده را تشکیل می دهند که آن هم خود واحدی است. میلیونها از این واحدها دست به هم داده تشکیل کهکشان را می دهند که آنهم یک واحدی است: به نام یک کهکشان. هزاران کهکشان دست به هم داده تشکیل مجموعه سحابی را می دهند و خلاصه همین طور تشکیلات سلسله مراتب پیش می رود تا اینکه تشکیل عالم واحد را می دهند.

اجزاء عالم هستی

پس ملاحظه فرمودید که هستی از عناصر است و افلاک که مجموعه جهان را به وجود می آورند، هستی هستند و اجرامی که جهان را به وجود می آورد از همان اجرامی است که در بدن ما هست. هم ما جزء اجرام جهان هستیم و هم اجرام جهان از ماست و ما از آنهاست و آنها از ما هستند و همه اینها به هم مخلوط و در هم ادغام هستند و این وحدت بهترین عدالت و معدلت است و عدالت واقعی و ایده آلی که ممکن است به تصور آید همین است. آیا این درس بزرگی برای جهانیان نبود؟

عناصر قدیم

همان طوری که بیان شد همه عناصر در وجود ما هست و عناصر نیز در بالا بیان گردید در زمان سابق عناصر را چهار می دانستند. آتش و آب و باد و خاک، اگر عناصر را منحصر به همین نیز بدانیم در بدن ما همه آنها وجود دارد. آتش همان حرارت است که

زندگی و حیات ما بسته به آن است. دائماً در بدن ما احتراق به وجود می آید، اکسیژن می سوزد، خون می گردد و گرم می شود. اگر این گرما از بین برود حیات به این صورت هم از بین خواهد رفت. بدن انسان از آب تشکیل شده و اگر چند روزی آب به انسان نرسد خواهد مرد در حالی که طاق‌ت گرسنگی او بیشتر است. باد منظور همان هوا و موجودات هوایی است که دائماً استنشاق می کنیم و خاک منظور عناصری است که بدن را به وجود آورده اند ما از آن اجرام هستیم و بدن ما حال مزرعه ای را دارد که این مواد در آنها به ثمر می رسد، کشت می شود، محصول می دهد.

مسئله نور و تاریکی

نکته مهم دیگری که یکی از بزرگترین مطالب اساسی عالم خلقت است و مدار دین و فلسفه و حکمت و علم بر آن می چرخد این است که در عالم تاریکی مطلق نیست زیرا سراسر عالم نور و درخشندگی و حیات و فعالیت و حرکت است. آنچه تاریکی به نظر ما می رسد نسبی است. مثلاً کره زمین پشت به خورشید می کند موقتاً از نور محروم است ولی در همین تاریکی هم عنصر روشنایی هست چنان که دید اشخاص نسبت به یکدیگر تفاوت دارد. دید مردمان سابق که این نورهای مصنوعی را نداشتند خیلی تیزتر از امروز بود. دید مردمان بدوی و بیابان نشین در تاریکی غیر از دید شهر نشینان است که چشمان آنها در اثر اعتیاد به نور چراغ ضعیف شده. روشنایی بیابان غیر از شهر است. دید حیوانات با هم فرق دارد و حیوانات بدون چراغ می توانند راه خود را پیدا کنند. پس تاریکی در بین نیست و باید آنرا روشن و سایه نام نهاد. چراغها و منابع نورهای شهر مثل چراغ برق، چراغ نفت و غیره نیز که عملشان اشتعال و احتراق یا فعل و انفعال الکتریسته است، آنها هم از منبع نیروی عالم سرچشمه می گیرند.

نور مطلق است

پس تاریکی اصلاً نیست و هر چه هست سایه و روشن است. عالم مرکب از همین سایه و روشن است و اصلاً تاریکی مطلق در بین نیست. این نکته را تنها در ظاهر نباید نگریست در باطن نیز چنین است. در افعال و صفات نیز همین حکم جاری است. بدی مطلق وجود ندارد. شر در بین نیست زیرا شر و بدی عدم است و عدم چیزی نیست و وجود ندارد. همه چیز خیر و خوبی است، منتها سایه روشن هائی است. سراسر هستی تابنده است و این خود بزرگترین مکرمت و لطف الهی برای بشر است و علامت و نماینده وحدت است زیرا همان نور واحد است که به صورت سایه روشن جلوه می کند. همین اشاره کافی است تا موقعی که مصلحت باشد مطلب بهتر شکافته گردد.

این است عالم وحدت

آری این است عالم وحدت و این است عالم یکرنگی که از نور به وجود آمده است. این نور سراسر عالم وجود را فرا گرفته و منبع نیروی تمام موجودات همین نور است. قدرت و نیرو از او است. زیرا روح از اوست، روحی که از امروز فرمان او طلوع کرده است. نیروی انسان نیز از همین روح است. این است یک مسئله بزرگ و بزرگترین مسئله بشریت.

سخن پایان

آن کس که این کلامها را به رشته تحریر در آورده با کمال اشتیاق بدین کار پرداخت چرا که مصلحت وجودیش این است. بلی این است وحدتی نورانی درخشنده و تابان که چون تیر شهاب به عالم تجلی کرده. خواننده عزیز، این بود سخنانی از حق و حقیقت که به صورت شعر و نثر بیان شد. امید است که در آن حقایق را روشن بینی، چرا که این مکاشفتی است و مرا که از شوق و خلوص درونم مشتعل است مداح یزدان یکتای واحد و ثناگوی وحدت عالم خواهی دید. شما هم ای خواننده عزیز، امید است از این موهبت الهی استفاده کنید و از این فیض بی پایان عالم بهره برداری نمائید. بفرمائید درها باز است و آغوش عالم برای پذیرائی مخلصان گشاده است.

نتیجه

نتیجه ای که از مقاله فوق گرفته شد وحدت موجودات عالم با وجود تنوع ظاهری آنها بود. حال که بر ما ثابت شد که وضع عالم چنین است آیا جای آن ندارد که بگوییم ادیان که از هر لحاظ و هر حیث به هم نزدیک و شبیه اند و جملگی فرستاده از جانب خدای

یکتا هستند و ایده آل همه آنها در تمام دوران بشریت یکی یعنی، خداشناسی و خداپرستی و سپاس از ایزد یکتا و خدمت به عالم بشریت بوده است کاملاً با یکدیگر وجه مشترک دارند؟ لذا بایستی وحدت داشته و پیروان آنها متحد و برادر وار در راه حقیقت و خداشناسی و ترقی معنویات بر طبق دانش روز گام بردارند و دسته جمعی بسوی خداوند قادر متعال حرکت کرده در این قرن مشعشع بازار دین را چنانکه باید گرم و فروزان دارند و همه پیغمبران را فرستاده از جانب یزدان مقتدر مهربان دانسته و به آنها احترام گذارند.